

بدبینی تلخ ریچارد رورتی پیش از مرگ

نوشتهء عبدی کلانتری

جان رالز و ریچارد رورتی پرآوازه ترین فیلسوفان آمریکایی سه - چهار دههء گذشته به شمار می آیند. رالز پنج سال پیش درگذشت. ریچارد رورتی چند روز پیش جهان را وداع گفت. در یکی از آخرین مقالاتی که از او به چاپ رسید ، ریچارد رورتی نوشت:

«بیشتر کسانی که [به آرمان های عصر روشنگری دل بسته بودند] بدیهی می پنداشتند که [تمدن] غرب در پدید آوردن آزادی ، برابری ، و برادری ، کماکان سرکردگی درازمدت خود را بر سایر نقاط این سیاره حفظ خواهد کرد. اما آن سرکردگی به پایان رسید. غرب دیگر از این فراتر نخواهد رفت؛ همین حد از ثروت و قدرت، نهایی است که به آن رسیده است. حتا ایالات متحدهء آمریکا ، تنها با ریسک ورشکستگی می تواند نیروی نظامی اش را به کارگیرد. قرن آمریکا تمام شد . . .» (۱)

این گفته ها برای متفکری که به فیلسوف امید اجتماعی شهرت داشت ، بسیار تلخ و بدبینانه است ؛ متفکری که همیشه از دستاوردهای کشورش در کسب آزادی ودموکراسی احساس غرور می کرد و به منتقدان آمریکا و روشنفکران چپ توصیه می کرد به «خانهء خود» افتخار کنند.

ریچارد رورتی که تا همین چند سال پیش «امید اجتماعی» را «گشوده بودن آمریکا به سوی آینده ای بهتر» تعریف می کرد، اکنون با این گفته ها به نظر می رسد که از آن امید دست شسته است. او حالا نه تنها از افول آمریکا در جهان ، بلکه از پایان پتانسیل روشنگری غرب سخن می راند. چه چیز باعث این تحول بزرگ در دیدگاه او شده بود؟

برای آشنایی سراسری با نظرات ریچارد رورتی اینجا را کلیک کنید.

http://www.nilgoon.org/articles/Abdee_Kalantari_on_Rorty_in_Iran.html

امید اجتماعی ریچارد رورتی

ریچارد رورتی عمده ترین بحث های خود را در دفاع از فلسفه «امید اجتماعی» ، و کشور آمریکا به عنوان مظهر تحقق این امید ، پیش از کشتار جمعی یازدهم سپتامبر نوشته است. این نوشته ها در کتابی به نام «فلسفه و امید اجتماعی» به چاپ رسید. در این کتاب ، رورتی امیدش را برای تحقق جامعه ای «به قول خود او» {جهانی (گلوبال) ، جهانشهر (کازموپالیتن) ؛ دموکراتیک ، مساوات طلب ، و بی طبقه» بیان می کند.

ریچارد رورتی این امید را در فلسفه ، با ضدیت نسبت به سنت افلاطونی ابراز می کند. سنت افلاطونی ، از دید رورتی ، بر یک سلسله مفاهیم دوگانه یا جفت استوار است که مهمترین آنها «عین - ذهن» و «بود - نمود» است. این سنت ، تمام تلاش خود را بر آن می گذارد که از ظاهر پدیده ها به «واقعیت» آنها پی ببرد؛ سپس ، آنچه را که به دست می آورد «شناخت» می نامد. این حکم که حقیقت عبارت است از شناختی که منطبق باشد با ذات واقعیت ، یا واقعیت «آنطور که هست» ، حکمی در ادامه سنت افلاطونی است. رورتی می نویسد: «قصد من آن است که این تلاش ، یعنی رسیدن به شناخت را ، [از مقام خود در فلسفه] پایین بکشم ، و آن را نه به عنوان هدفی در خود ، بلکه وسیله ای برای رسیدن به خوشبختی انسانی تبدیل کنم.» (۲)

این گرایش ضد افلاطونی را رورتی «پراگماتیسم» می خواند ، یعنی فلسفه ای برای رسیدن به همبستگی صلح آمیز انسانها ، نه فلسفه ای برای رسیدن به «حقیقت».

ریچارد رورتی معتقد بود انسانها این قابلیت را دارند که با هر نوع اعتقاد و طرز فکری ، به یکدیگر اعتماد کنند و برای بهبود اوضاع با یکدیگر به همکاری پردازند. او صمیمانه باور داشت انسانهایی که پس از ما می آیند می توانند انسانهای بهتری باشند. رورتی معتقد بود در آمریکا ، تحقق این امید یوتوپیایی از همه جا به واقعیت نزدیک تر است ، آمریکایی که می توانست و می بایست حامل «دموکراسی اجتماعی ، جامعه ای مساوات طلب ، بدون طبقه و بدون اقشار ممتاز و اقشار محروم» باشد.

امید ، آینده باز ، و آمریکا

امید و ناامیدی ریچارد رورتی همیشه در وهله اول معطوف به کشورش آمریکا و سرنوشت آن بود. او می گفت جان دیویی ، کسی که بیش از همه رورتی خود را مدیون او می دانست ، بدون شک مدافع این گفته‌ی والت ویتمن بود که : «ایالات متحده خود زیباترین شعر است . . .»

رورتی در توضیح رابطه «امید» و «آمریکا» ، پیوند درونی این دو مفهوم ، می نویسد:

« . . . پراگماتیسم و آمریکا هر دو تبلور ذهنیتی هستند امیدوار ، اصلاحگرا ، و تجربه گر. حداکثر چیزی که می توان درباره ارتباط پراگماتیسم با آمریکا گفت این است که هم کشور آمریکا و هم برجسته ترین فیلسوف آن [جان دیویی] به ما می آموزند که می توان در سیاست «امید» را جایگزین آن دانشی کرد که فیلسوف ها بیشتر اوقات می خواستند به آن برسند. آمریکا همیشه کشوری بوده است که رو به آینده داشته ، کشوری که رضایت اش را از این می گیرد که به طور نسبی خودش را در گذشته ای بسیار نزدیک اختراع کرده است.» (۳)

رورتی علاقه چندانی به سیاست در جهان سوم نداشت و کمتر از آن به پدیده ای به نام «اسلام سیاسی» توجه نشان می داد. وقتی که از سیاست «ضد امپریالیستی» جان دیویی و ویلیام جمیز دفاع می کرد (همان) ، منظور او آن بود که آمریکا نباید به کشورهای کوچکتر ظلم روا بدارد ، و اگر چنین کند ، خلاف اصول اخلاقی و کاراکنتر خودش عمل کرده است. به عبارت دیگر، می توانیم بگوییم رورتی امپریالیسم را پدیده ای غیرآمریکایی تلقی می کرد. او این بینش ایده آلیستی را ، که با واقعیت منطبق نبود ، از خواندن نوشته های امرسون ، والت ویتمن، جان دیویی ، ویلیام جمیز ، و مهربی که آنها به وطن شان داشتند ، کسب کرده بود. این بینشی ایدئولوژیک است ؛ درحقیقت ، ایدئولوژی رسمی کشوری است که رهبران آن همواره جهانگستری اقتصادی و نظامی را با همان پرچم آزادی و دموکراسی به جلو برده اند. رورتی این واقعیت را نمی خواست ببیند ، یا آنجا که می دید ، آن را چیزی بیگانه با کاراکنتر نظام اقتصادی و سیاسی آمریکا تلقی می کرد.

امید ، ترس ، و ناامیدی

امید ریچارد رورتی مبتنی بر این باور بود که آمریکا سرزمینی است گشوده رو به آینده ، و آینده تحقق بیشتر و بهتر کاراکنتر واقعی آمریکا خواهد بود که همان اصل اخلاقی آزادی و نظام سیاسی دموکراسی

است. درست همین امید بود که طی چند سال اخیر در او رو به افول گذاشت؛ به ویژه پس از تهاجم اسلام سیاسی به آمریکا در یازدهم سپتامبر، و سپس جهاد بنیادگرایانه جورج بوش و همدستان اش علیه اسلام سیاسی.

اکنون رورتنی نسبت به امکانات مثبت آینده به تردید دچار شده بود. حتا فراتر از سرنوشت آمریکا، او نسبت به آینده «غرب» به بدبینی رسیده بود. هم به خاطر رفتار و سیاست های خود این «غرب»، و هم به دلیل تجمع آن نیروهای تیره (دینی - سیاسی) و غیردموکراتیکی که در سراسر جهان کمر به نابودی آمریکا بسته بودند. انفجار یک «بمب هسته ای کثیف» در یکی از شهرهای بزرگ آمریکا، تصویری بود که در ذهن رورتنی تکرار می شد. هراس رورتنی بیشتر از خسارات و تلفات انسانی، متوجه واکنش سیاسی در قبال چنین فاجعه ای بود، یعنی مرگ تدریجی تمامی دستاوردهای روشنگری غربی.

ریچارد رورتنی پس از یازدهم سپتامبر متوجه تغییرات مهمی شد که آرام آرام در فرهنگ سیاسی کشورش بروز می کرد. فرهنگ سیاسی مردمی مرفه و صلح جو که از ترس تهاجمی مشابه یا سهمگین تر، اعتماد به نفس اش را از دست می داد و خود را بسته و بسته تر می کرد. هراسی که آمریکا را وامی داشت آرمانها و ارزش های دموکراتیک خود را یک به یک قربانی کند و درست چیزی شود که رورتنی در مقام روشنفکر حوزه عمومی ما را از آنها برحذر می داشت، یعنی ارزش های توتالیتار و آزادی کش، یا «ضد آمریکایی».

در چنین وضعیتی، «به قول خود رورتنی، برای مثال» شاید در فردای انفجار یک بمب کوچک هسته ای در خلیج سان فرانسیسکو، رورتنی می پرسد: «آیا رسانه های آزاد و نظام قضایی مستقل، زیر حکومت نظامی دوام خواهند آورد؟» رورتنی با طعنی تلخ، به آن تروریست هایی که بتوانند بمب هسته ای را در یکی از شهرهای اروپا یا آمریکا منفجر کنند، تبریک می گوید که سرانجام موفق شدند نهادهای دوپست سال تمدن دموکراتیک را برای همیشه از میان بردارند. برای ریچارد رورتنی این فاجعه به مراتب خطرتر و سهمگین تر از جنگ های جهانی اول و دوم خواهد بود. ریچارد رورتنی در یکی از آخرین مقالاتی که از او به چاپ رسید نوشت:

«حتا آشویتس هم موفق نشد نسل های پس از جنگ را از این اندیشه منصرف کند که جهان هنوز می تواند با راهنمایی غرب، جلو برود و جوان تر شود... یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به ما نشان داد که دیگر احتمال اینکه غرب بتواند نقشی در آینده جهان بازی کند وجود ندارد... تراژدی غرب

مدرن آن است که پیش از آنکه بتواند آرمان های خود را تحقق بخشد، انرژی خویش را به انتها رساند. زندگی روحی و معنوی غربی های سکولار بر محور امید به تحقق آن آرمانها شکل گرفته بود. حال که آن امید به تدریج از میان می رود، زندگی غربی ها نیز کوچک تر و حقیرتر می شود. امید آنها محدود می شود به امور کوچک و جزئی. این امید، آرام آرام جای اش را به ترس می دهد.» (۴)

منبع مرتبط:

عبدی کلانتری، کارکرد ریچارد رورتی در ایران چیست؟

http://www.nilgoon.org/articles/Abdee_Kalantari_on_Rorty_in_Iran.html

پانوش ها:

- ۱- نقد ریچارد رورتی بر رمان «شنبه» نوشته ایان مکیوان، فصلنامه «دیسنت»، پاییز ۲۰۰۵
- ۲- «فلسفه و امید اجتماعی»، انتشارات پنگوئن، ۱۹۹۹، پیشگفتار
- ۳- همان، ص ۲۴
- ۴- نقد ریچارد رورتی بر رمان «شنبه» نوشته ایان مکیوان، فصلنامه «دیسنت»، پاییز ۲۰۰۵

پیوست

ریچارد رورتی و دین

نوشته عبدی کلانتری

ریچارد رورتی، که همانند نیچه، مارکس، فروید، هایدگر، سارتر، و دریدا، متفکری بی اعتقاد به خدا بود، می پنداشت که ایمان دینی و رفتار مذهبی چیزی نیست مگر «نوعی عادت». («فلسفه و امید اجتماعی»، ص ۱۴۹)

رورتنی اظهار تأسف می کرد که در آمریکا، بسیاری از آته نیست ها، بنا به مصلحت و به خاطر اینکه بتوانند در انتخابات شرکت کنند یا به مقامات بالای دولتی برسند، باید آته نیسم شان را در پستونگه دارند. رورتنی می گفت آته نیست های علنی مثل خود او در آمریکا به راحتی نمی توانند وارد عرصه سیاست شوند. (همان، ص ۱۶۹)

ریچارد رورتنی می نویسد: «فلسفه سودمندی (یوتیلیتارین) در قبال دین چنین می پندارد که دینی بودن را باید نوعی عادت عملی به شمار آورد. در نتیجه، مهم ترین دلمشغولی [اخلاقی] ما باید این باشد که تا چه اندازه اعمال افراد مذهبی باعث می شود که نیازهای سایر انسانها نتواند برآورده شود. برای این فلسفه، این دلمشغولی به مراتب مهم تر از آن است که بخواهد بداند دین چه چیزی را درست می داند [یا چه چیزی «حقیقت» محسوب می شود]». (همان، ص ۱۴۸)

به عبارت دیگر، کسانی که تبلیغ دین می کنند، پیش از آنکه «حقیقت» باورهای خود را مقدس بدانند، باید پاسدار آزادی و حرمت کسانی باشند که تابع نیازهای دیگری هستند و مثل آنها فکر نمی کنند. یا به گفته رورتنی: «تعهد ما در قبال شک ها و اعتراضاتی که دیگران نسبت به باورهای ما ابراز می کنند.» (همان، ص ۱۴۹)

رورتنی مدافع اخلاقیات فایده مند یا سودمندگرا (یوتیلیتارین) بود؛ و براین اساس استدلال می کرد که میان دین و اخلاقیات او تضادی وجود ندارد به شرطی که دین خود را محدود به «رابطه خصوصی با خدا» بکند و از ادعای اینکه نسبت به «اراده و خواست خدا آگاهی دارد» دست بکشد. (همان، ص ۱۵۰)

رورتنی معتقد بود پراگماتیسم ایده «آینده بهتر» را جانشین مفاهیم فلسفی متافیزیکی (سکولار و دینی) می کند. [این مفاهیم از جمله عبارت بودند از «عقل»، «طبیعت»، «واقعیت»، «حقیقت»، «خدا» و از این قبیل.] مخالفت رورتنی با سنت فلسفه افلاطونی، اعم از دینی یا سکولار، و نیز آنچه که هایدگر «هستی - خدا شناسی» (آنتوتولوژی) می نامید، از همین باور برمی آمد. با همین دید، او از رویکرد داروین به طبیعت و بیولوژی داروینی دفاع می کرد.

آیا میان ایمان دینی و تعهد روشنفکری تضاد وجود دارد؟ ریچارد رورتنی معتقد بود چنین تضادی تنها زمانی رفع شدنی است که فرد صاحب ایمان، مجبور نباشد ایمان اش را برای دیگران توجیه کند، و این نیز زمانی روی می دهد که رفتار او، برای کسان دیگری که اعتقادات او را ندارند، مشکلی ایجاد نکند.

اگر فردی ، با اعتقادات دینی معینی ، طوری رفتار کند که آن اعتقادات مشکلاتی را بر سر راه تشفی نیازهای دیگران به وجود آورد ، آنگاه او باید برای این رفتارش توجیه و «استدلال» بیاورد ، و همین ، ناقض تعهد روشنفکری است، همچنانکه ناقض تعهد علمی است. (همانجا)

کسانی که شکایت دارند چنین برخوردی با دین ، در عمل دین را به یک «عُلقهء خصوصی» یا یک «سرگرمی» شخصی تقلیل می دهد و مسؤولیت اجتماعی را از آن می گیرد، باید توجه داشته باشند که مسؤولیت های اجتماعی ، از جمله تعهد روشنفکری، معطوف به تعاون اجتماعی و رفاه عام است که باید منفعت و سود و زیان همه کس را ، بی توجه به اعتقادات باطنی شان، در نظر بگیرد.

دین مداران عقیده دارند تعهد آنها در قبال «حقیقت» [نیات خدایان و پیامبران] مهم تر از تعهد برای رسیدن به خوشبختی در این جهان است. (این شعار جوامع سکولار غربی را به یاد بیاورید: «حق زندگی کردن ، آزاد بودن ، و به جستجوی خوشبختی شتافتن».)

رورتی می گوید ایمان دینی باید مثل عاشق شدن باشد. شما نباید نیاز داشته باشید که برای عاشقی خود استدلال بیاورید و توجیهی بتراشید. عشق شما امر خصوصی شما است، و امر خصوصی شما ، مانعی بر سر راه تشفی نیازهای اجتماعی دیگران و پروژه های آنها نیست و نباید باشد.

ریچارد رورتی اعتقاد داشت اگر یک پراگماتیست بخواهد به خدا اعتقاد داشته باشد ، باید خیلی چیزها («بنیاد» ها یا فاندیشین ها) را به دور بریزد. از جمله چیزهای به دور ریختنی عبارت اند از: «مشیت الاهی ، شعائر مذهبی، تولد عیسا از مریم باکره، معراج عیسا [مسیح غایب] ، میثاق با حضرت ابراهیم، مرجعیت قرآن ، و بسیاری چیزها که تئیسیت ها از کنار گذاشتن شان اکراه دارند.» (همان ، ص ۱۵۶)

رورتی به صراحت نوشت «دین بازدارنده گفتگو» در پهنه عمومی است و باید آن را به حریم خصوصی محدود کرد. رفتار دینی ، آن رفتاری نیست که به طور جمعی در کلیسا [و مسجد] شاهد می شویم ؛ رفتار دینی آن رفتاری نیست که باید زیر عنوان «عبادت دست جمعی» تعریف شود. برعکس، رفتار دینی در جامعه دموکراتیک و مدافع آزادی ، تنها آن رفتاری است که در خلوت و انزوای فردی به وقوع می پیوندد. ///